

لابہ لای

زمر دین

جین ہیر شفیلڈ

Jane hirshfield

سایور (حمیر)

لابه‌لای تیغه‌های زمردین

آشنایی

<http://www.poetryfoundation.org/bio/jane-hirshfield>

شعرها

http://www.poetryinternational.org/piw_cms/cms/cms_module/index.php?obj_id=18613

<http://www.poetry-chaikhana.com/H/HirshfieldJa/index.htm#PoemList>

جمین هیرسکی فیدر

لابه‌لای

تیغه‌های

زمردین

برگردان

سایور احمدی

نما

نام-شماره

- آشنایی / ۸

۱. سراسر ساعات و دقایق سخت / ۱۶

۲. عیارگیری یگانه نگاه اجمالی در یک آن / ۱۸

۳. خراب شدنی، می‌گویند / ۲۲

۴. شوراب سفت می‌کند پارچه را / ۲۶

۵. عبارت‌پردازیه‌ها / ۳۲

۶. حریق سونوما *Sonoma* / ۳۶

۷. تصمیم / ۳۶

۸. گلابی / ۴۰

۹. به سوی داوری: عیارگیری / ۴۶

۱۰. به سوی مشاجره: عیارگیری / ۵۰

۱۱. دست / ۵۶

۱۲. تناسخ / ۶۰

۱۳. رازنگاره / ۶۴

۱۴. آهوی سرپا / ۶۸

۱۵. کلام آخر / ۷۲

۱۶. تپش قلب فقط یکی را می‌شناسد / ۷۶

۱۷. خویشکاری / ۸۰

۱۸. سنجش / ۸۴

۱۹. درخت / ۸۸

– در شکافهای سایه‌روشن قطبی. شاپور احمدی / ۹۴

**For Jane Hirshfield,
every action is a form of judgment.**

CYNTHIA HAVEN

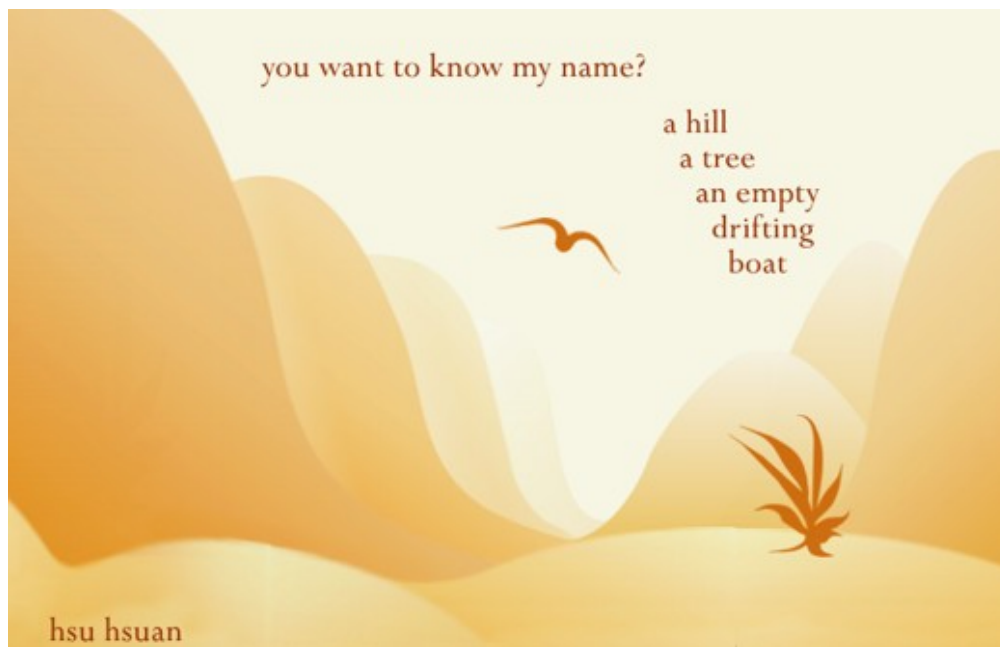
نزد مین هیرشفیلد،

هر کنشی گونه‌ای داوری است.

لادلای فیغہ های زمرین

آشنایی





آشنایی

حین هیرشفیلد [زادسال ۱۹۵۳]، شاعر و مترجم آمریکایی بسیاری از شعرهایش را تحت تأثیر تمرینات ذن بودایی *Zen Buddhism* و آگاهی از شعر کلاسیک ژاپن سروده است. افزون بر

نشر چند مجموعه شعر مانند *شکر معین، نمک معین* *Given Sugar, Given Salt* (۲۰۰۱) و *ازین پس* *After* (۲۰۰۶)، هیرشفیلد آثار نخستین زنان شاعر را نیز ترجمه کرده است، در کتاب *ماه قیرگون، مجموعه شعرهای عاشقانه‌ی انونو کوماچی و ایزومی شیکیبو، زنان دربار باستان ژاپن* (۱۹۹۰) *The Ink* و در کتاب *زنان در ستایش امر قدسی: چهل‌وسه قرن شعر معنوی زنان* *Women in Praise of the Sacred: Women of the Ancient Court of Japan*، *Forty-Three Centuries of Spiritual Poetry by Women* (۱۹۹۴). رز سلاری *Rose Solari* منتقد مرز مشترک *Common Boundary* اظهار داشت، «با الهام از شرق و غرب، کار هیرشفیلد اغلب شکلی کوتاه به

خود می‌گیرد و به نقطه‌عطف یا لحظه‌ای فراست می‌آویزد. چنین لحظاتی از شعر هیرشفیلد سر بر می‌آورند. در کارش یک‌پارچگی و دریافتی از تمامیت را می‌بینیم.»

پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه پرینستون در نخستین کلاس زنان فارغ‌التحصیل دانشگاه، هیرشفیلد نخستین شعرش را در ۱۹۷۳ نشر داد. نزدیک هشت سال نوشتن را کنار گذاشت، با این همه، در مرکز ذن سان فرانسیسکو *San Francisco Zen Center* به مطالعه‌ی ذن پرداخت. شاعر به سلاری چنین گفت، «احساس می‌کردم اگر درباره‌ی مفهوم انسانیت بیشتر ندانم (نسبت به آنچه در آن زمان می‌دانستم) هرگز نمی‌توانم به شاعری بپردازم. گمان نمی‌کنم بنیان شعر بر شعر استوار باشد؛ بلکه یکسره بر زندگی حی و حاضر قرار دارد. و نیز قادر نبودم درباره‌ی آنچه به هر صورت خواهم نوشت درست تصمیم بگیرم؛ نخست باید در می‌یافتم زندگی چه معنایی دارد.» در حالیکه هیرشفیلد اصطلاحات ذن بودایی را در شعر به کار نمی‌برد، زمانی به *نویسندگان معاصر Contemporary Authors* گفت، امیدم این است که تجربه‌ی تمرینات ذن شعرم را به مثابه‌ی یک کل زمینه‌سازی کند و شکل دهد. احساسم این است که راههای شاعری و آشناسازی به هم می‌پیوندند - یکی مراقبه و هشیاری است که در زبان وجود دارد، دیگری مراقبه و هشیاری که در سکوت وجود دارد، اما هر کدام راهی است که می‌کوشد یک‌پارچه به یافته‌هایم رخنه کند، به مغز آن.»

پس از تکمیل مطالعاتش در ذن در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، هیرشفیلد شروع کرد به نوشتن و آموختن، و امتیازها و جوایز بسیاری در آخرهای دهه کسب کرد. نوشته‌هایش از زنجیره‌ی نفوذ سنتهای شرق و غرب هر دو الهام می‌گرفت؛ «چامه‌های یونانی و رومی، غزلواره‌ی انگلیسی، ستونهای بنیادین شعر

آمریکا والت ویتمن و امیلی دیکنسون، شاعران مدرن از تی. اس. الیوت تا آخمتاوا تا سی. پی.



کاوافی C. P. Cavafy تا پابلو نرودا- همه به آگاهی‌ام در شاعری تا جایی که می‌شد افزودند.» هیرشفیلد برای نویسنندگان معاصر این گونه شرح داد. و به همان سان شاعران کلاسیک چین دو فو Tu Fu، لی بو Li po، وانگ وی Wang Wei و هان شان Han Shan؛ شاعران هیان-ارای Heian-Era کلاسیک ژاپن کوماچی و شیکیبو؛ و نیز سنت‌های کمتر شناخته چون شعر اسکیمو و ناهوتال Nahutal.

شعرهای گرانش و فرشتگان Gravity

& Angels (۱۹۸۸)، دومین مجموعه‌ی هیرشفیلد، غالباً طبیعت را نمایان می‌سازند. فرانسیز مایز Frances Mayes در San Jose Mercury News نشان داد «زیبایی و فرشگردسازی جهان طبیعی همواره کار هیرشفیلد را با تازگی می‌آمیزد.» در شاعران زن معاصر Contemporary Women Poets، آلن هوی Allen Hoey مقاله‌نویس نیز درباره‌ی نفوذ جیمز رایت بر کار هیرشفیلد نظر داد؛ چند منتقد دیگر مضمون متعالی شعر هیرشفیلد را متذکر شدند. امیلی لیدر Emily Leider شاعر در تاریخ‌نامه‌ی سان فرانسیسکو san Francisco Chronicle بیان کرد، «با طرزی غنایی Lyrical و دقت به رنگ و روشنایی، و صراحت در به کانون نشانیدن و در نامگذاری [مضمون، ماده‌ی شعر،؟]، این کتاب بی‌خدا اما

مقدس، پلشتی و اینجا-و-اکنون را تطهیر می‌کند. با سرسختی و هواداری از جهان بساوایی، شعرها زیبایی و طنین جهانی دیگر را ارائه می‌دهند.» مایس *Mayes* نظر داد: «هیرشفیلد موهبتی نیرومند و تازه است. حساسیتش غنایی است، و هشیاری‌اش به تیزی هر تبری در ابزارخانه‌اش.»

در ۱۹۸۷ هیرشفیلد گردآوری شعر مقدس زنان را آغازید- پس از آنکه شاعر و مترجم استفان میچل *Stephan Mitchell* خواست تا او را در گردآوری آنتولوژی شعر مقدس کمک کند. او برای جان اسمیت *Joan Smith* از *سان فرانسیسکو اگزامینر San Francisco Examiner* شرح داد، «این طور در یافتن که زنان از دیرباز این گونه بسیار می‌نوشتند و این [پژوهش و برگردان] درست دستاوردی از دریافت آنها بود. مانند شکاری دلفینه بود.» نتیجه‌ی جستجوی هیرشفیلد، در کتاب *زنان در ستایش امر قدسی: چهل‌وسه قرن شعر معنوی زنان*، در فاصله‌ی ۲۳۰۰ پیش از میلاد تا اوایل دهه‌ی ۱۹۱۰، کار هفتاد شاعر را از فرهنگها، سنتهای مذهبی و طبقات اجتماعی گوناگون در برمی‌گیرد. «ماه قیرگون و *زنان در ستایش معنویت* را به انجام رساندم تا کار زنان شاعر در تاریخ را گسترده‌تر بشناسانم، و واژه‌هایشان را جالب و جنبنده یافتم، و توانا در گسترش فهمان از انسان بودن.» هیرشفیلد برای نویسندگان *معاصر* شرح داد. «همچنین تا یاری رسانند در بی‌اثر کردن این اسطوره‌ی ماندگار که نویسندگان زن والایی در تاریخ وجود ندارند.»

هیرشفیلد کتاب شعر بعدی و اساسی خود، کوشک اکتبر *October Palace* (۱۹۹۴) را چنین توصیف کرد «درباره‌ی هشیاری، درباره‌ی برخیزیدن به سوی جسم و نفسانیت و ژرفا و پهنای وجودمان.»

کتاب دستگاهی از ارجاعات را، حتی وسیعتر از مجموعه‌های پیشینش، در بر می‌گیرد - از راهبه‌های ذن تا نقاشان مدرنیست. به نظر هوای *Hoey* «آگاهی هیرشفیلد هرگز به نظر نمی‌آید چیزی مانند ردای وداع بر تن پوشیده باشد.... اما در عوض می‌کوشد تا پس‌گردهای اندیشه را روشنایی دهد.» و نیز درباره‌ی کوشک اکتبر، پام هاوستون *Pam Houston* منتقد نوشت، «شعرهای هیرشفیلد بی‌غش و زیبا هستند، نفسانی و روشن، به سرشاری شوریدگی، همان گونه که سرشارند از دلربایی، و همان قدر پرمخاطره‌اند که خردمندانه.»



کتابهای بعدی هیرشفیلد، *زندگانیهای قلب* *The Lives of the Heart* (۱۹۹۷) و *شکر معین، نمک معین* *Given Sugar, Given Salt* (۲۰۰۱) را بسیار ستودند. *شکر معین، نمک معین* نامزد نهایی جایزه‌ی انجمن منتقدین کتاب ملی *National Book Critics Circle Award* شد. در مجله‌ی جورجیا *Georgia Review*، جودیت کیچن *Judith Kitchen* کتاب را چنین معرفی کرد: «در این باره است که چگونه مشکلات زندگانی را وامی‌گذاریم در حالی که همزمان بر آنچه زندگانی

خواهناخواه ارائه می‌دهد، به کرنش می‌پردازیم. شعرها نافذ هستند؛ آنها هوشی تیز را


آشکار می‌کنند، و شهودی حتی تیزتر. شخص حس می‌کند که جین هیرشفیلد به گونه‌ای توازن ناپایدار رسیده است که خوشبینی از کفه‌های آن بیرون می‌ریزد. هر چیزی شتابان است – شعرها ازین آگاهی انباشته می‌شوند – اما حتی گرچه آری امروز با آری دیروز فرق دارد، واکنش هنوز تصدیق‌آمیز (اثباتی) است. «مجموعه‌ی ششم هیرشفیلد، *پس ازین*، در ۲۰۰۶ منتشر شد و بیشتر مورد تمجید قرار گرفت. کتاب در سیاهه‌ی جایزه‌ی تی. اس. الیوت *T. S. Eliot Prize* قرار گرفت، و یکی از بهترین‌های سال نامیده شد از طرف واشنگتن پست *Washington Post*، سان فرانسیسکو چرونیکل *San Francisco Chronicle*، و فینانیکال تایمز *Financial Times*. در بررسی کتاب واشنگتن پست، استیون راتینر *Steven Ratiner* و هیرشفیلد را ستود به عنوان یکی از «اربابان مدرن سادگی»، به علاوه «بهترین اشعارش شکلی آزاد و نرم دارند و شگفتاورانه می‌رسانند که به‌عینه زیبا نیستند اما به آسانی زیبایی را در بر می‌گیرند..... از آن بیشتر، آنها وادارمان می‌کنند که ناگهان آگاه شویم از آنچه در هر لحظه‌ی گذران روز نصیبمان می‌شود.»

افزون بر نشر شعر، هیرشفیلد همچنین مجموعه‌ای مقاله نوشته است، *دروازه‌های نه‌گانه: دریچه‌ای به دنیای شعر* *Nine Gates: Entering the Mind of Poetry* (۱۹۹۷)، بر اساس سخنرانیها یا اقتباس از مقالات چاپ شده‌ی پیشین. تثر هیرشفیلد بر موضوعاتی چون منشأ (اصالت)، سرشت ذهن استعاری، ترجمه، و سایه‌ی روان‌شناختی دست می‌یازد. قلمزن کتابدار دونا سیمن *Donna Seaman* آن را ستود، به عنوان «کتابی روشنگر که دقیقاً آنچه را هیرشفیلد امید داشت، به انجام می‌رساند: بر حساسیت ما به شعر می‌افزاید، و به دنبالش بر زندگانی‌مان.» مقالات نه‌گانه نمونه‌هایی جالب از نوشته‌های آشنا به انگلیسی ارائه می‌دهد، نیز از کارهای ژاپنی ترجمه شده (هیرشفیلد ژاپنی نمی‌داند). به باور منتقدی در *Publishers Weekly* در ستایش *دروازه‌های نه‌گانه*، «با پاهایی استوار در هر دو کانون غرب و شرق، هیرشفیلد مجموعه‌ای فراهم ساخت یکسره و بهنگام در نسبت ما با شاعری، نسبت ما با

دنیا، و هر چیزی در میان این دو.»



هیرشفیلد زمانی به نویسندگان معاصر گفت: «دلبستگی پیشینم همیشه تلاشی بوده است برای فهمیدن و ژرف ساختن تجربه از طریق کشاندن آن به واژه‌ها. شعر، برای من، ابزار تفحص (رسیدگی) است و شیوه‌ای از ادراک (تصور)، شیوه‌ای از دانستن و احساس کردن هم خود و هم دنیا ... من به شعرهایی علاقه‌مندم که وضوح را بدون سادگی می‌یابند؛ به شیوه‌ای از تفکر و گفتگو که به پیچیدگی راه نمی‌دهند، و نیز به ابهام (انتزاع)؛ در شعرهایی که دنیا را بی‌درنگ از چندین شیوه می‌شناسند: قلب، ذهن، صدا، و بدن.»



شعرها

۱ . سراسر ساعات و دقایق سخت

سراسر ساعات و دقایق سخت
مانند گوجه‌های نمک‌سوداند در تُنگی.
چروکیده، درهم سرازیر می‌پیچند،
آنها قدری از بشره‌ی پره‌کوسه‌ها را به سوی شیشه می‌پراندند.
ه‌بدین سان، مصیبت به سوی آرامش دگرگونی می‌یابد.
نخست تُنگ بر می‌گیرد یومه‌بشی *umeboshi* را، آن گاه برنج بر می‌گیرد آن را.

1. All the Difficult Hours and Minutes

All the difficult hours and minutes
are like salted plums in a jar.
Wrinkled, turn steeply into themselves,
they mutter something the color of sharkfins to the glass.
5Just so, calamity turns toward calmness.
First the jar holds the *umeboshi*, then the rice does.

۲. عیارگیری یگانه نگاه اجمالی در یک آن

لحظه. لحظه. لحظه.

—همتر از شما، لحظه،

کوهها و شهرهای پرشتاب بر می‌آیند و فرو می‌ریزند،
آوازهای کودکان، رنگین‌کمانی حتی از سوسکها.

تو ملخی نیستی که بتوانی سراسر برگ را چاک دهی.

سبزه‌ی نابسودنی در مرکز،

گرگ سرسختانه در پس شما می‌جهد و یکسره شما را انگار او می‌خورد.

دشنام می‌دهد تا شما را بگریاند، شما که ناتوانید کسی را بگریانید.

2. Assay Only Glimpsable for an Instant

Moment. Moment. Moment.

—equal inside you, moment,
the velocitous mountains and cities rising and falling,
songs of children, iridescence even of beetles.

It is not you the locust can strip of all leaf.

Untouchable green at the center,
the wolf too lopes past you and through you as he eats.

Insult to mourn you, you who mourn no one, unable.

۰ / بدون دگر دیسی است،

نقشت در میان همسرایانی، که بر هر کدام چیزی رخ نمی‌دهد.
زندگانی به پیش گام بر می‌دارد: تا برگزیند ورود را، از دست دادن را.

من که از شما ساخته می‌شوم، فقط

این واژه‌ها را می‌گویم در برابر رهنمون چیره‌ناشدنی شما-

۵ / چاقو نمی‌تواند دسته‌ی خودش را ببرد،

با این همه از من می‌خواهید هم شما باشم و هم شما را بشناسم.

*10*Without transformation,
yours the role of the chorus, to whom nothing happens.
The living step forward: choosing to enter, to lose.

I who am made of you only
speak these words against your unmasterable instruction—

*15*A knife cannot cut itself open,
yet you ask me both to be you and know you.

۳. خراب شدنی است، می‌گویند

می‌گویند ظرف پلاستیکی، خراب شدنی است،
و در زیر، با جوهری متمایز،
آمده تاریخ مصرف آخرین قاشق چایخوری به سر رسیده.

دریافتم خویش را که می‌نگرم:
هاکنون در پشت هر دستی،
اکنون میان زانوان،
اکنون هر پا را بر می‌گردانم تا به کف آن بنگرم.

آن گاه بر برگهای گوجه‌فرنگیهای جوان،
آن گاه به زاغهای پرگفتگو.

3. Perishable, It Said

Perishable, it said on the plastic container,
and below, in different ink,
the date to be used by, the last teaspoon consumed.

I found myself looking:
now at the back of each hand,
now inside the knees,
now turning over each foot to look at the sole.

Then at the leaves of the young tomato plants,
then at the arguing jays.

۰ / در زیر میز چوبی و سنگهای برنشانده، می‌نگرم.
فنجانه‌های قهوه، زیتونها، پنیرها،
گرسنگی، غصه، دلهره‌ها-
اینها نیز به‌یقین ناپیدا می‌شوند، بدون آنکه زمانش را بدانیم.

چقدر ناگهانی پس
۵ / شادمانیهای شگفت مرا برداشتند،
مانند مردی با دستان قوی و دهان قوی،
در آن ساعت با رایجه‌ها و تصادمهای فرو پاشیده‌اش.

10Under the wooden table and lifted stones, looking.
Coffee cups, olives, cheeses,
hunger, sorrow, fears—
these too would certainly vanish, without knowing when.

How suddenly then
15the strange happiness took me,
like a man with strong hands and strong mouth,
inside that hour with its perishing perfumes and clashings.

۴. شوراب سفت می‌کند پارچه را

شوراب سفت می‌کند پارچه را پس از خشک شدنش.
همان‌گونه درد پس از به پایان رسیدن در بدن باقی می‌ماند:
زنی دستانش را بی‌خیال می‌جنباند
چون پدرش گذشته است از
هکاهی که هرگز از آن سخن نگفته است. جور می‌کند
در عوض لطیفه‌های قدیمی با انگشتان قلاب شده.
چیزی صدا می‌زند نام دیگری را تا مدتی،
پاسخ خواهد داد. درد صدا می‌زند شوراب را، درخت را، پاسخ خواهد داد.
صدا می‌زند درختی را که شکل شاخه‌هایش رخ داده است.
صدا می‌زند هرچه شاخه‌آوری که رخ داده است بر مردی
که شغلش شکستن انگشتان بود یا از دست دادن خودش.

4. Seawater Stiffens Cloth

Seawater stiffens cloth long after it's dried.
As pain after it's ended stays in the body:
A woman moves her hands oddly
because her grandfather passed through
5a place he never spoke of. Making
instead the old jokes with angled fingers.
Call one thing another's name long enough,
it will answer. Call pain seawater, tree, it will answer.
Call it a tree whose shape of branches happened.
10Call what branching happened a man
whose job it was to break fingers or lose his own.

صدا می‌زند انگشتان قلاب شده مانند شاخه‌ها هرچه سیب که پوست کَنده و خُرد کرده است،
تا بسپارند به دختری که آنها را در سکوت می‌خورد، و می‌نگرد.
صدا می‌زند او را درخت رویارو، صدا می‌زند او را شورابی که سکوت قلاب کرده است.

The old pond
A frog jumps in
The sound of water .

Basho

Tr. R.H. Blyth

Call fingers angled like branches what peel and cut apples,
to give to a girl who eats them in silence, looking.
Call her afterward tree, call her seawater angled by silence.

آه پرگهی گمن

چمپدن فوکی

آوای آب.

باشو

برگردان ع. پشایی

۵. عبارت‌پردازیها

۱

چیزی به تمامی به یاد می‌آید:
سنگ تنها هنگامی زیباست که خیس است.

۲

نابینا از جامه‌ای روشن یا تاریک-
با بسیاری شیوه‌ها
نمی‌بینیم رنج دیگران را.

۳

بسیار آرزومندی:

از هم جدایمان می‌کند
مانند بو از نان،
زنگار از آهن.

5. Sentencings

Sentencings

A thing too perfect to be remembered:
stone beautiful only when wet.

* * *

Blinded by light or black cloth—
so many ways
not to see others suffer.

* * *

Too much longing:

it separates us
like scent from bread,
rust from iron.

۴

از خیلی دور یا خیلی نزدیک-
دیرپاترین دامهای کوهستانی سَویر هستند.

۵

گویی دستها را آستینهای کت پشیمین می‌پوشانند،
گوش می‌سپاریم به زمزمه‌ی مرده.

۶

هر نقطه‌ی حلقه آغاز آن است:
تمنا از به انجام رسیدن خوداری می‌کند تا تمناجویی را ادامه دهد.

۷

در اتاقی که در آن هیچ چیز
روی نداده است،
توتون خوشبو.

۸

دستان خیلی فرتوت، در خودشان می‌پیچند، و یاد می‌آورند والدینشان را.

۹

بیندیش به افکار تاختنی، یا باش به تنهایی.

From very far or very close—
the most resolute folds of the mountain are gentle.

* * *

As if putting arms into woolen coat sleeves,
we listen to the murmuring dead.

* * *

Any point of a circle is its start:
desire forgoing fulfillment to go on desiring.

* * *

In a room in which nothing
has happened,
sweet-scented tobacco.

* * *

The very old, hands curling into themselves, remember their parents.

* * *

Think assailable thoughts, or be lonely.

۶. حریق سونوما *Sonoma*

ماه سترگ، پرتقال فرورفته‌ی اخگرها.
و نیز رایحه.
هدایای دیگران- زیبا، در فاصله‌ای.

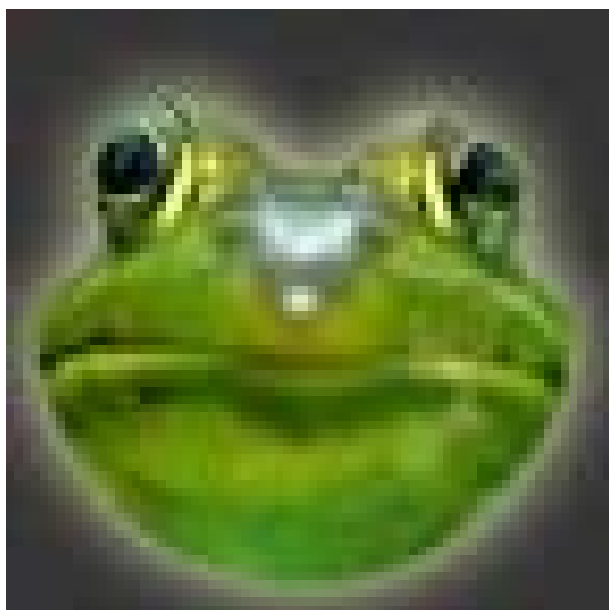


6. Sonoma Fire

Large moon the deep orange of embers.

Also the scent.

The griefs of others—beautiful, at a distance.



۷. تصمیم

لحظه‌ای هست پیش از آنکه شکلی
سخت شود، رنگی بگیرد.
پیش از به هم آمدن یا گرمای کوره.
نامه را تا به حال ممکن است برداشته باشند
ه از صندوق پست.
دست روی آرنج عقب می‌کشد،
واژه می‌ماند بین تپش خرخره
و پوسته‌ی طبل گسترنده‌ی هوای اتاق.
قفسه‌ی سینه‌ی مورچه آن چنان تنگ نیست.
/ روپوش سبز بر مس کهنه بیشتر وزن دارد.
حالا چیزی در سراسر آن می‌سرد-

7. The Decision

There is a moment before a shape
hardens, a color sets.

Before the fixative or heat of kiln.

The letter might still be taken
5from the mailbox.

The hand held back by the elbow,
the word kept between the larynx pulse
and the amplifying drum-skin of the room's air.

The thorax of an ant is not as narrow.

10The green coat on old copper weighs more.

Yet something slips through it—

می‌نگرد به اطرف،
در مسیری تازه می‌آغازد، برای دستانی دیگر.
نه درون تبعید، نه درون امید. به سادگی دگرگون شد.
۵ / به همان گونه که رد چرخ بر شنزاری تغییر می‌کند هنگامی که جاده‌ی *ابریشم* نام گرفت:
آن نیز پس از بازگشتن از آنجا نمی‌تواند باشد.



looks around,
sets out in the new direction, for other lands.
Not into exile, not into hope. Simply changed.
15As a sandy track-rut changes when called a Silk Road:
it cannot be after turned back from.



۸. گلابی

نوامبر. گلابی

بر درختی پیچ‌وتاب می‌خورد در پس برگ‌ها، در پس فصل.
در خانه‌ی سالمندان، دوستم افتاده است.

گفت، رانده شد، از میان درختان خالدار

ه از جانب تورو *Thoreau* و کالریج *Coleridge* و بومارشلی *Beaumarchais*.

فریب نیز، به نظر، می‌تواند نیک تعبیر شود.

فروتن است، خوش‌سخن حتی در بیم.

زیرکی کهنی در او می‌آویزد

به سوی زندگانی‌ای دلنشین. « در خاطر ام اکنون؟

ه / کشتی کوچکی به دنبال کشتی‌ای سترگ.

ناگزیرت می‌کنند تا بر چرخ‌های اینک راه بیفتی،

8. The Pear

November. One pear
sways on the tree past leaves, past reason.
In the nursing home, my friend has fallen.
Chased, he said, from the freckled woods
5by angry Thoreau, Coleridge, and Beaumarchais.
Delusion too, it seems, can be well read.
He is courteous, well-spoken even in dread.
The old fineness in him hangs on
for dear life. "My mind now?"
10A small ship under the wake of a large.
They force you to walk on your heels here,

فرشته‌ها اهمیت دارند. و چار یا پنج رتبه،
و تو از دست رفته‌ای.» زندگی هنوز برایش گرامی است،
گرچه آن را خطای خود می‌پندارد غصه می‌خورد،
۵ / خطای خودش دوستان قدیمی‌اش در برابرش بازگشته‌اند
مانند تاجها در برابر آسیب دیده‌ای از لطفشان.
هیچ لطافتی اینک وجود ندارد، نه آتش‌زنی‌ی مرحمتی.
انحطاط، انحطاط،

هر صدایی باید برانگیزد، درون گلابی بخار را.
۶ / بحث ادامه دارد، او نمی‌تواند از آن پیش بیفتد.
سپیده‌دم تا سپیده‌دم، می‌نگرم: هنوز آنجاست.

the angles matter. Four or five degrees,
and you're lost." Life is dear to him yet,
though he believes it his own fault he grieves,
15his own fault his old friends have turned against him
like crows against an injured of their kind.
There is no kindness here, no flint of mercy.
Descend, descend,
some voice must urge, inside the pear stem.
20The argument goes on, he cannot outrun it.
Dawnlight to dawnlight, I look: it is still there.

۹. به سوی داوری: عیارگیری

زندگی را تغییر می‌دهی
همچنان که خوردن کنگر دگرگون می‌کند مزه‌ی
هر چه زان پس می‌خوریم.
الآن شما نه کنگر اید، نه پیانو، نه گربه-
نه عینا حاضر به هیچ وجه -
و هر آنچه از شما یک گربه دار است، بنیادی است اما باریک:
دانستن اینکه چگونه از فاصله‌ی بین دو چیز می‌تواند بجهد.
پیانو، آن خدمتگزار خوب،
هیچ یک از شما را در خودش ابدأ ندارد، خم کرد خودش را
بر آنچه می‌خواهد؛ این، بلندهمتی را من نیز داشتم.
با این همه شخصی که شما را دوست دارد مانند شیر آبی آهنین است

9. To Judgment: An Essay

You change a life
as eating an artichoke changes the taste
of whatever is eaten after.
Yet you are not an artichoke, not a piano or cat—
5not objectively present at all—
and what of you a cat possesses is essential but narrow:
to know if the distance between two things can be leapt.
The piano, that good servant,
has none of you in her at all, she lends herself
10to what asks; this has been my ambition as well.
Yet a person who has you is like an iron spigot

که آبش از چشمه‌ساران کوهستان دور دست می‌آید.
بدون عذر، اظهار عقیده‌های بی‌پروایت را صادر می‌کنی،
به‌سردی دلپذیر.

۵ / هر گاه داوری به دندانها آسیب می‌رساند، اهمیتی ندارد،
بدون داوری. دندانها می‌گذرند، درد می‌گذرد.
داوری فرمان می‌راند بر آنچه باقی مانده است-
داوریهای صاف تکامل یا داوری

شاهپوری که به ایران وارد می‌شود: می‌گوید، «بسوزانیدش.»
۲۰ و می‌سوزد. اگر اشکی کوچک می‌لغزد در گوشه‌ی
چشمی، فقط دود است، نزد او بیشتر از سوسکی نیست
گریزان از شعله‌های دهکده‌ای با بچه‌های شش پایش.
هالدن *Haldane* زیست‌شناس- در یکی از لحظات شوریدگی‌اش-
حکم داد که سوسکها را بویژه خدا دوست دارد،

۲۵ «زیرا او تعداد فراوانی از آنها را آفریده است.» برای داوری بسیار شورانگیز است:
من دیده‌ام تو را که سرنوشت را می‌بری به انتهایش به‌چالاکي سگی یابنده که
بلدرچینی را می‌برد. به هر حال با اینکه بسی
تو را تحسین می‌کنم در چنین لحظاتی، نمی‌توانم تو را دوست بدارم:
تو آن قدر در منی، که بدون رحمی ارزش خودت را می‌سنجی.
۳۰ «هنگامی که تو را از خودم جاودانه زدوده‌ام،
جامه‌ی وابستگیهای هم‌اندازه‌تان را در آورده‌ام،

whose water comes from far-off mountain springs.
Inexhaustible, your confident pronouncements flow,
coldly delicious.

15For if judgment hurts the teeth, it doesn't mind,
not judgment. Teeth pass. Pain passes.

Judgment decrees what remains—

the serene judgments of evolution or the judgment
of a boy-king entering Persia: "Burn it," he says,
20and it burns. And if a small tear swells the corner
of one eye, it is only the smoke, it is no more to him than a beetle
fleeing the flames of the village with her six-legged children.

The biologist Haldane—in one of his tenderer moments—
judged beetles especially loved by God,

25"because He had made so many." For judgment can be tender:

I have seen you carry a fate to its end as softly as a retriever
carries the quail. Yet however much

I admire you at such moments, I cannot love you:

you are too much in me, weighing without pity your own worth.

30When I have erased you from me entirely,
disrobed of your measuring adjectives,

از شانه‌ها و باسن‌هایم در آورده‌ام هر کدام از نام‌هایت را،
هنگامی که دنیا خرمگس است، زغال کرجی، و سپیده‌دم به رنگ کره‌ی زمستانی-
نه زیبا، نه سرد، فقط رنگ کره-
۳۵ آن گاه شاید شما را دوست بدارم. نه بی‌فریادرسی.
بدان سان که گرگ نوزاد بی‌فریادرس است: ناگزیر اما می‌بلعد شیر گرگ را،
آن را دلچسب می‌یابد.



stripped from my shoulders and hips each of your nouns,
when the world is horsefly, coal barge, and dawn the color of winter butter—
not *beautiful*, not *cold*, only the color of butter—
35then perhaps I will love you. Helpless to not.
As a newborn wolf is helpless: no choice but hunt the wolf milk,
find it sweet.



۱۰ . به سوی مشاجره: عیارگیری

به سوی نیستی خم می‌شوی
اما هنوز جاودانه نشده‌ای.
به همین دلیل، هنوز ستوده می‌شوی.

درختی بی‌برگ و بار به قلمروت داخل می‌شود.
هبر فریزانی تازه نشانت می‌دهد که همه چیز را تاب آوردی.

دو بُعد شما خط و سیرت هستند.
ازین رو آرزو،
در حالیکه هر ذره می‌برد از مقصدش، خود ذخیره می‌شود.

10. To Spareness: An Assay

You lean toward non-existence
but have not yet become it entirely.

For this reason, you can still be praised.

The tree unleafing enters your dominion.

5An early snowfall shows you abide in all things.

Your two dimensions are line and inclination.

Therefore desire,

incindering each mote of its object, itself is spare.

نقاشیهای قدیمی تورنر *Turner*

۵ / ژرفنای سُستتان را بدون حدی اثبات می‌کنند
زیبایی بسیاری از شاکوهاچی *shakuhachi* و ویلن سل.

«ظلمات زمستانی. باران. هیچ جیرجیرکی نمی‌خواند.»
– شما آنجایی، سخت می‌غلٹی بر آخر ریسمان.

همان گونه که به یادت می‌آورم، به یاد می‌آورم نیز غمخواری را.
۵ / نمی‌توانم این را شرح دهم.

نه آن سان که در فنجان چای زندگی می‌کنی
یا در سنگی که دیرزمانی در رودخانه‌ای به سر برده است.
به معنی *افراط*، اما نه بسیار –
مردی نزار از دیگری می‌خواهد، «ای برادر، می‌توانی سکه‌ای را ذخیره کنی.»

۶ / هر اتاق، به هر حال درهم می‌ریزد، شکلهایی به سویت،
که اعلان می‌کنند:

«اینجا می‌زید این، نه آن.»

در منطق، کم و بیش، نشانه‌ی آبرومندانه‌ی «<<» اشاره می‌کند به سوی تو.

The late paintings of Turner

10 prove your slender depths without limit

The beauty too of shakuhachi and cello.

“Winter darkness. Rain. No crickets singing.”

—you are there, pulling hard on the rope-end.

Remembering you, I remember also compassion.

15 I cannot explain this.

Nor how you live in a teabowl

or in a stone that has spent a long time in a river.

Nor the way you at times can signal your own contradiction,

meaning *extra*, but not by much—

20 “Brother, can you spare a dime,” one thin man asks of another.

Any room, however cluttered, gestures toward you,
declaring:

“Here lives this, not that.”

In logic, the modest “<” sign gestures toward you.

فصلت مطمئناً زمستان است،
۲۵ میوه‌ات، خرمالوها با سرما می‌رسند.

آوایت بانگ گاوی است، اتوبوسی بی‌استفاده کنار جاده.

بدون اثری آشکار،
و همین گونه شما به یاد می‌آورید نور ستاره را بر رنگهای پوست گاو.

قضیه‌ات، مانند خودت، ساده است، در دل‌بستگی فقط به جان آدمی:
۳۰ سراسایی بیکران همه آن نیست، و مع‌ذالک چیزی است.

25 Your season is surely November,
your fruit, persimmons ripening by coldness.

Your sound is a crow cry, a bus idling at night by roadside.

Without apparent effect,
and so you remind of starlight on the colors of a cow's hide.

30 Your proposition, like you, is simple, of interest only to the human soul:
vast reach of all that is not, and still something is.

۱۱. دست

هر دست چار انگشت و یک شست نیست.

نه کف دست است و نه بندهای انگشت،
نه رباطها یا بالش زرد چربی،
نه زردپها، ستاره‌ی استخوان مچ، پیچ‌وخم رگها.

هر دست کاهگل زمخت خطوطش نیست

با نمایش بیکرانشان،
نه هر آنچه نوشته است،
بر صفحه،

یا بر پیکر نشئه.

11. A Hand

A hand is not four fingers and a thumb.

Nor is it palm and knuckles,
not ligaments or the fat's yellow pillow,
not tendons, star of the wristbone, meander of veins.

A hand is not the thick thatch of its lines
with their infinite dramas,
nor what it has written,
not on the page,
not on the ecstatic body.

ه / نه دست است مرغزارهای دسترسش، شکل‌سازش--
نه انگلِ نان از مایه‌خمیر ورآمده،
نه نواختِ میله‌ی گردنده،
نه جوهر.

دستان سبز افرا فنجان نمی‌شوند برای
ه / باران بارور.

آنچه خالی است خود فرو می‌ریزد در مکانی که باز است.

دستی که به بالا برگشت نگه می‌دارد فقط پرسشی بیگانه، شفاف را.

بی‌پاسخ، و زوزه‌کشان مانند زنبورها، بر می‌آید، یورش می‌آورد، رخت بر می‌بندد.

10Nor is the hand its meadows of holding, of shaping--
not sponge of rising yeast-bread,
not rotor pin's smoothness,
not ink.

The maple's green hands do not cup
15the proliferant rain.
What empties itself falls into the place that is open.

A hand turned upward holds only a single, transparent question.

Unanswerable, humming like bees, it rises, swarms, departs.

۱۲. تناسخ

برخی داستانها قرن‌ها ادامه می‌یابند
برخی دیگر فقط لحظه‌ای.
سراسر قربانگاه بر آن عمر مانند جداره‌ی لیوان،
دور و زیباتر می‌شود به همراه نمک.

هنوز حتی امروز، نگریستن به درخت
و پرسیدن داستانِ که هستی؟ باید دگرگون شود.

در ما صحنه‌ای هست که آنجا هر موجود، هر چیز، آینه‌ای می‌شود.

12. Metempsychosis

Some stories last many centuries,
others only a moment.
All alter over that lifetime like beach-glass,
grow distant and more beautiful with salt.

5Yet even today, to look at a tree
and ask the story Who are you? is to be transformed.

There is a stage in us where each being, each thing, is a mirror.

آن گاه زنبورهای خویشتن از روزنه‌ی کندو می‌ریزند،
با ولع به شیرینی گزنه‌ها و خاربوته‌های شکوفا سر می‌برند.

۵ / بعد جینگ‌جینگ سنگی یا ویلون یا سطل خالی می‌آید
که فرو می‌گذارد--

آواز خوانی‌ای پیاپی و بی‌قیاس،
پیش از آنکه درون داستان باز گردد و حس شود.

در بورنئو *Borneo*، درختان خرمایی هست که بر ریشه‌های بلندشان می‌خرامند.
۵ / به‌کندی، با تلاش، یک پا و آن گاه پای دیگر را بر می‌دارند.

می‌خواهم به آن رحیل چوبدار پیوندم،
تا پوست خودم را عمودوار حس کنم چون دیگران:
مورچه‌رو، بزرگراهی برای سوسکها.

نمی‌خواهم مراقبه کنم، حتی اگر قلبم ره بسپرد.
۵ / تا دنبال کنم آن همه راه را درون شکل گرفتن برگ، پیچ‌وتاب پوسته، سودن ریشه.
و آن گاه ادامه می‌دهم پیاده‌روی را، ناباورانه به پیش.

Then the bees of self pour from the hive-door,
ravenous to enter the sweetness of flowering nettles and thistle.

10Next comes the ringing a stone or violin or empty bucket
gives off --
the immeasurable's continuous singing,
before it goes back into story and feeling.

In Borneo, there are palm trees that walk on their high roots.
15Slowly, with effort, they lift one leg then another.

I would like to join that stilted transmigration,
to feel my own skin vertical as theirs:
an ant-road, a highway for beetles.

I would like not minding, whatever travels my heart.
20To follow it all the way into leaf-form, bark-furl, root-touch,
and then keep walking, unimaginably further.

۱۳. رازنگاره

با هر چه گرفته‌ای دست به کار می‌شوی،
رُس قرمزی از اندوه،
رس سیاهی از زمختی که به پیش می‌رود.
رسی که از پروا یا بی‌پروایی می‌چشد،
هرسی که می‌بوید از ژرفای رودخانه‌ها یا غبار.

هر اندیشه زندگانی‌ای است که آن را زیسته‌اید یا مؤفق نشدید بزیید،
هر واژه بشقابی است که خورده‌اید یا بر میز جا گذاشته‌اید.
عسل‌های بسیار گزنده‌ای وجود دارند
که هیچ کس مشتاقانه انتخاب نمی‌کند تا از آنها بردارد.
/ رس برمی‌دارد آنها را: عسل واماندگی را، عسل بطالت را،
عسل ظلم، هر اس.

13. Rebus

You work with what you are given,
the red clay of grief,
the black clay of stubbornness going on after.
Clay that tastes of care or carelessness,
5clay that smells of the bottoms of rivers or dust.

Each thought is a life you have lived or failed to live,
each word is a dish you have eaten or left on the table.
There are honeys so bitter
no one would willingly choose to take them.
10The clay takes them: honey of weariness, honey of vanity,
honey of cruelty, fear.

این رازنگاره— لغزش و زمختی،
ته رودخانه، زندگانی از پا فتاده‌ی من—

هنگامی که خواهم آموخت آن را بخوانم
/ آشکارا، به‌کندی، بی‌رنگ از امید یا هوس؟
نمی‌فهمم آن را، تنها می‌بینم.

همان گونه که آب را، شکر معین شیرین می‌کند، و نمک معین شور می‌کند،
ما در خور انتخابی‌هایمان هستیم.
هر آری، هر نه ادامه می‌یابد،
۲۰ این یکی نردبان، آن یکی سندان یا فنجان.

نردبان درون ظلماتش خم می‌شود.
سدان درون سکوتش خم می‌شود.
فنان تهی می‌ماند.
چگونه می‌توانم وارد کنم این پرسشی را که رس پرسیده است؟

This rebus -- slip and stubbornness,
bottom of river, my own consumed life --
when will I learn to read it
15plainly, slowly, uncolored by hope or desire?
Not to understand it, only to see.

As water given sugar sweetens, given salt grows salty,
we become our choices.
Each yes, each no continues,
20this one a ladder, that one an anvil or cup.

The ladder leans into its darkness.
The anvil leans into its silence.
The cup sits empty.
How can I enter this question the clay has asked?

۱۴ . آهوی سرپا

همان گونه که خانه‌ی شخص
در ایام کهولت گاهی در هم می‌ریزد
به همراه آنچه
بسی گرامی است یا بسی گران است بریدن از آن،
قلب در هم می‌ریزد.
و باز خانه تهی خواهد شد،
و باز قلب.

همان گونه که افکار شخص
در ایام کهولت گاهی کم می‌آورند،
مانند پاکی بزرگی که درون اتاقی می‌آید،

14. Standing Deer

As the house of a person
in age sometimes grows cluttered
with what is
too loved or too heavy to part with,
5the heart may grow cluttered.
And still the house will be emptied,
and still the heart.

As the thoughts of a person
in age sometimes grow sparer,
10like a great cleanness come into a room,

جان شاید کم بیاورد؛
آواز گنجشکی آن را به‌تمامی می‌تراشد.
و باز اتاق سرشار است،
و باز قلب.

ه / انباشته و تهی،
مانند نیمه‌روشنایی پیچان سحرگاه،
که در آن هر چیزی هنوز ممکن است و این سان چرا نه.

انباشته و تهی،
مانند نیمه‌روشنایی پیچان شامگاه،
که در آن هر چیزی هنوز به پایان می‌رسد و این سان چرا نه.

دلبندم، آنچه می‌تواند باشد، آنچه بود،
همه را از ما خواهند گرفت.
ناامید شده‌ام.
متأسفم. بهتر نمی‌فهمم.

ه / ریشه‌ای می‌جوید آب.
لطف‌ت به‌تنهایی زمین را می‌شکافد.
امروز صبح، بیرون پنجره،
آهو ایستاد مانند موهبتی، و آن گاه ناپدید شد.

the soul may grow sparer;
one sparrow song carves it completely.
And still the room is full,
and still the heart.

15 Empty and filled,
like the curling half-light of morning,
in which everything is still possible and so why not.

Filled and empty,
like the curling half-light of evening,
20 in which everything now is finished and so why not.

Beloved, what can be, what was,
will be taken from us.
I have disappointed.
I am sorry. I knew no better.

25 A root seeks water.
Tenderness only breaks open the earth.
This morning, out the window,
the deer stood like a blessing, then vanished.

۱۵. کلام آخر

روزی در آن اتاق، موش کوچکی.
دو روز بعد، ماری.

کسی، که ورودم را می‌نگریست ،
شلاق می‌زد بپراق دراز پیکرش را
هدر زیر بستر،
آن گاه مانند حیوان خانگی دستاموزی پیچ خورد.

نمی‌دانم چگونه یا آمدم یا رهسپار شدم.
بعد، روشنایی برق آسا چیزی نیافت.

15. The Envoy

One day in that room, a small rat.

Two days later, a snake.

Who, seeing me enter,

whipped the long stripe of his

body under the bed,

then curled like a docile house-pet.

I don't know how either came or left.

Later, the flashlight found nothing.

سالی تماشا کردم

۰ / همچنان که چیزی را --هراس؟ شادمانی؟ اندوه؟--
وارد شدم و آن گاه پیکرم را وداع گفتم:

نفهمیدم چگونه داخل شد.

نفهمیدم چگونه بیرون رفت.

جایی آویخت که واژه‌ها نمی‌توانستند به آن برسند.

۱۵ / جایی خوابید که نور نمی‌توانست برود.

ردش نه مار بود نه موش،

نه کامجو نه ریاضت‌کش.

در زندگی‌مان شکافهایی هست

که از آنها چیزی نمی‌فهمیم.

۲۰ در سراسرشان

رمه‌های زنگوله‌دار به دلخواه سفر می‌کنند،

بلندپا و تشنه، پوشیده از غباری بیگانه.

For a year I watched
10as something -- terror? happiness? grief? --
entered and then left my body.

No knowing how it came in.
Not knowing how it went out.

It hung where words could not reach it.
15It slept where light could not go.
Its scent was neither snake nor rat,
neither sensualist nor ascetic.

There are openings in our lives
of which we know nothing.

20Through them
the belled herds travel at will,
long-legged and thirsty, covered with foreign dust.

۱۶. تپش قلب فقط یکی را می‌شناسد

در چین عهد سانگ *Sung*،
دو راهب که شصت سال با هم دوست بودند
گذر غازها را تماشا می‌کردند.
کجا دارند می‌روند؟
هیکی دیگری را می‌آزمود، که نتوانست چیزی بگوید.

سکوت آن لحظه ادامه دارد.

هیچ کس دوستی‌شان را مطالعه نخواهد کرد
در کوآن-نامه‌ها *koan-books* بصیرت.
هیچ کس نامهایشان را به خاطر نخواهد آورد.

16. The Heart's Counting Knows Only One

In Sung China,
two monks friends for sixty years
watched the geese pass.
Where are they going?
One tested the other, who couldn't say.

That moment's silence continues.

No one will study their friendship
in the koan-books of insight.
No one will remember their names.

۰ / من گاهی به آنان می‌اندیشم،
ایستاده، دمق از اندوه،
پرغاز برودردوزی میان جامه‌های پاییزی آجیده‌شان.

کمابیش فرو رفته در گستره‌ی کوهستان،
اما نه تا الآن.

۵ / همچنان که غازهایی با آوای به‌سختی
شنیدنی تا الآن فرو نرفته‌اند؛

بدان سان ما نیز، دلبرم، جاودانه، از دست نخواهیم رفت.



7. The ox forgotten, the ox-herder rests alone



8. Both the ox and ox-herder are forgotten

10I think of them sometimes,
standing, perplexed by sadness,
goose-down sewn into their quilted autumn robes.

Almost swallowed by the vastness of the mountains,
but not yet.

15As the barely audible
geese are not yet swallowed;
as even we, my love, will not entirely be lost.



9. Returning to the original place



10. Entering the marketplace with
helping hands

۱۷. خویشکاری

جامه‌ی ساده‌ای است، این جهان فراخ.
روزانه درون آن بیدار می‌شویم- با چشمان گشوده، گیسوان گلابتوندار-
ردایی افراشته
در شکوفه‌باران گل‌سرخ ابریشمین، آن گاه برهنه دراز کشیدم.

هو آری، خویشکاری بس ساده‌ای را
بر عهده گرفته‌ایم،
گرچه پهناور نیز:
از تاریکی تا پگاه،

17. The Task

It is a simple garment, this slipped-on world.
We wake into it daily - open eyes, braid hair -
a robe unfurled
in rose-silk flowering, then laid bare.

5And yes, it is a simple enough task
we've taken on,
though also vast:
from dusk to dawn,

از پگاه تا تاریکی ، تا بستاییم، و نه
ه / کور شده از فرط ستودن.
غنوده مانند گربه در گرمای
خورشید، با پوستینی سراسر فروزان،

و در رؤیای موش؛
و از سر گرفتن پذیرش موش، به بیداری در تماشای
ه / درون اتاقهای ژرف خانه،
بر کپه‌های برگ

آفتاب هرگز نمی‌رسد، اما زمین همچنان شکوفه می‌دهد.

from dawn to dusk, to praise, and not
10be blinded by the praising.

To lie like a cat in hot
sun, fur fully blazing,

and dream the mouse;

and to keep too the mouse's patient, waking watch

15within the deep rooms of the house,

where the leaf-flocked

sunlight never reaches, but the earth still blooms.

۱۸ . سنجش

برهانهای قلب
به دیده می‌آیند به وضوح،
حتی سخت‌ترین
حمل خواهد کرد
هنشانه‌های تازیانه و حزن آن را
و باید فراموش شوند.

همچنان که قحطی-کشیده را
گاو کوهی فراموش می‌کند
شیر قحطی-کشیده
ه / که سرانجام او را می‌برد،

18. The Weighing

The heart's reasons
seen clearly,
even the hardest
will carry
its whip-marks and sadness
and must be forgiven.

As the drought-starved
eland forgives
the drought-starved lion
who finally takes her,

مشتاقانه وارد می‌شود آن گاه
از زندگی نمی‌تواند رو بگرداند،
و شیر است، سیر می‌شود.

و به خاطر نمی‌آورد دیگری را.

۵ / این چنین چند دانه شادمانی را
مقابل سراسر تاریکی پیمانہ گرفتند
و با این همه کفه‌های ترازو میزان‌اند.

دنیا از ما می‌خواهد
فقط قدرتی را که داریم، و آن را می‌دهیم.
۲۰ آن گاه بیشتر می‌خواهد، و آن را می‌دهیم.

enters willingly then
the life she cannot refuse,
and is lion, is fed,
and does not remember the other.

So few grains of happiness
measured against all the dark
and still the scales balance.

The world asks of us
only the strength we have and we give it.
Then it asks more, and we give it.

۱۹. درخت

ابلهانه است
درخت ماموت جوانی را گذاشتن
تا نزدیک خانه‌ای بروید.

حتی در این
هیکبار زیستن،
ناگزیر بر خواهی گزید.

آن موجود بزرگ آرام
این ملغمه‌ی ظرفهای آتش و کتابها--

19. Tree

It is foolish
to let a young redwood
grow next to a house.

Even in this
one lifetime,
you will have to choose.

That great calm being,
this clutter of soup pots and books --

الآن نخستین سرشاخه‌ها بر پنجره می‌سابند.
به نرمی، به آرامی، بیکرانگی بر زندگانی‌ات تلنگر می‌زند.



Already the first branch-tips brush at the window.
10Softly, calmly, immensity taps at your life.



لادالای بَغهای زمروین

در شکافهای سایه روشن قطبی

شاپور احمدی

در شکاف‌های سایه‌روشن قطبی

در شکاف‌های سایه‌روشن قطبی

کتف و پوزه‌ی گرمسیری خود را فراموش کردم.

درختچه‌های آتشزنه و نیمکتها را می‌خواهم

پیش از آنکه هیکل‌م گل دهد، به بازی بگیرم.

خانه‌ی خالی باران

ماوایی خشک

حوضچه‌ای خاموش

شورابه‌ای سست

قورباغه‌هایی کوچیده

به جاده‌ی بُران.

ما اینجاییم

تنها با صداها بازی می‌کنیم.

نخستین بار صدایی
از پوستی قهوه‌ای در آمد
و با تیزی نیم‌رخم
در سایه کلنجر رفت.
و سپیده‌دم بر نیمکتها
آماده بود.
برف داغ
صورت‌هایش را
بر کتفمان گذاشت.
و گل می‌انداختیم
گل‌هایی دری‌وری
و پیچ‌پیچی.
ابرها
سگ‌آبیهای خود را
بر خمیر پارک
به دنیا آوردند.
پاهای مشکی می‌لرزیدند.
با پوزهای تراشیده
شاید روزانه
دوسه کلمه بیشتر به کار نبریم.

با شماره‌ی آنها همه‌های کردم.

خمیر ما می‌خشکد.

چه برازنده‌ایم

در خاکستر

و ساعتی مناسب

جایی که سایه‌روشن

ضخیم شده است

و خاطرات را می‌روبد.

آخرین پرتو پرنندگان

و پوسته‌ی نارنجی میوه‌ها

تن ما را خواهند پوشید

و همه چیز در چشم‌هایمان

به هم خواهد ریخت.

سایه‌ی شناور نیمکتها

و تک و خشنود سگماهی

در کاشانه‌ی کلاغ پناه گرفته‌اند.

وقتی ریزش آسمان و بحار شرق و غرب را شنیدیم
ترو تمیز رب سپیده‌دم را ستودیم
و چهل پارسا را به یاد آوردیم
که از میانه‌ی درهم پارک گذشته بودند.
به یاد خدا، به یاد خدا که در این شب می‌آفریند.

اسفند ۱۳۸۳



به همین عالم / شعر

۱. ویرانشهر
یکم. شوخیهای ناگوار
دوم. متنها
سوم. بازگویی شوخیها و متنها
۶۱-۶۶ (و ۶۸)
۲. پادشاهنامه
یکم. دیباجه: آب و گل عشق
دوم: متن: پادشاهنامه‌گردانی
سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الحاقی
۶۷-۷۶ گردانی
۳. کارنامه‌ی قهوه‌ای
یکم. آن پاره‌ی دیگر
دوم. دیو‌آمیزی بی‌انجام
سوم. پیشگویی زمان اکنون
۷۷-۷۸ و کبود
۴. کجنوشتار
یکم. زندگی نابجای هنرمند
دوم. تته‌پته‌نگاری
سوم. واپسینشمار
۷۹-۸۰
۵. در حاشیه‌ی متن
یکم. خانه‌ی عنکبوت
دوم. دستنویس غیب‌بین
۸۱-۸۲ الف

۶. سوتک گوشتی که یکم. سوت آشکار و پنهان
۱۳ سنگ شد دوم. کتابچه‌ی سنگی

۷. کالبدخوانی یکم. کالبدخوانی
۱۴-۱۵ دوم. پیوستها

۸. گزیده‌ی هفتگانه
۶۱-۱۵

۹. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب
۱۶

۱۰. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون
۱۷

۱۱. دیوها و دلبندهای گونی‌پوشم
۱۱-۱۹

به همین شکم / برگردان

۱. خرابستان و شعرهای دیگر تی. اس. الیوت

۱۱ و ۱۲ و ۷۹ و ۶۱

۲. سگ‌ها زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات

دی ۱۱

۳. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاوند و

زمستان ۱۱

۴. شاه خاکستری چشم آنا آخمتوا

بهار ۱۹

۵. زیبایی نکبتبار بچه‌ها آرتور رمبو

تابستان و مهر ۱۹

۶. مرواریدهای استخوانی مارینا تسوه‌تایوا

پاییز ۸۹

۷. شعر بی‌قهرمان آنا آخمتوا

بهار ۹۰

۸. باده‌پیمایی با اژدها در تموز لی بو

تیر ۹۰

۹. آواز پلنگ لیمویی بر نرده‌های غبارآگین روبن داریو

مرداد و شهریور ۹۰ و اندوهگساری ماه ماه ماه

۱۰. آمرزشخوانی آنا آخمتوا

مهر ۹۰

۱۱. لابه‌لای تیغ‌های زمردین جین هیرشفیلد

آبان ۹۰

